

نقش مردم وردک و میدان در حمایت از شاه امان الله و مبارزات شان با حکومت سقاوی

مردم وردک و میدان که مرکب از اقوام پشتون، هزاره و تاجک میباشند، قریباًست که برادر وار درکنار همدیگر زندگی میکنند و با نیروی بازوی خویش از زمین و کوه و تپه و آب رودخانه ها و چشمه ساران آنجا بهره میگیرند و مایحتاج زندگی خود را بدست می آورند و مازاد ضرورت خود را به بازارهای کابل عرضه میکنند و بدینگونه شرافتمندانه زندگی مینمایند، ولی اگرگرسنه بمانند، برای پیدا کردن کار به کابل میروند، اما چشم به مال مردم از طریق دزدی و راهزنی ندارند.

مردم وردک مردمان زحمتکش و با هوش و پرنکاویت و صبور و پرتحمل و خوش برخورد و با معاشرت اند و استعداد عجیبی در فراگرفتن درس و تعلیم و بدست آوردن درجات عالی درمیان همکلاسان خود در دوران تحصیل خود دارند. از میان مردم وردک، بهترین رجال و شخصیت های علمی و نظامی و سیاسی و امنیتی و اداری و اجتماعی و سخنوران و نطافان و روزنامه نگاران و گردانندگان رسانه های جمعی و تاریخ دانان، داکتران علوم اجتماعی و علوم طبی و زراعتی و سایر عرصه های اجتماعی و اقتصادی سر برآورده اند که هر یکی نقش فعالی در خدمتگزاری به مردم و جامعه بازی کرده اند، در عین حال در میان مردم وردک مانند هر قوم دیگر، عناصر ضعیف النفس و مقام پرست و ابن الوقت و محافظه کار نیز وجود داشته اند.

مردم وردک در دفاع از استقلال و آزادی و وطرد و دفع دشمنان و متجاوزان برکشور خود، نیز مثل سایر مردم افغانستان، از زندگی و حیات خود گذشته اند و با فداکاری و از خود گذری ها دامن وطن را از لوٹ دشمنان پاک ساخته اند. **محمدجان خان وردکی در جنگ دوم افغان و انگلیس و عبدالکریم خان وردکی در دوران سپاه سقاوی**، با حماسه آفرینی های ماندگار از دلیری و شهامت خود، زبانزد عام و خاص اند. و حتی در ترانه فولکوریک و رزمنامه های مردم شجاع وردک انعکاس وسیع یافته است. نام شان جاویدان و یاد شان گرامی باد!

در دوطرف جاده ایکه کابل را به غزنی وصل میکند، حد به حد قلعه های بلند مستطیل شکلی با دیوارهای بلند و استوار و برجهای کنگره دار توجه را بخود جلب می کنند که غالباً محل سکونت خوانین و بزرگان وردکی میباشند. این قلعه ها که عمده ترین وسیله دفاعی مردم به حساب می آید، در مواقع خطر اهل قریه را نیز در خود جای میدهند و تا زمان رفع خطر از جان و مال و حیات شان محافظت مینمایند.

مردم وردک نخستین مردمی اند که در راه پاسداری از ارزشهای استقلال و ریفورم های اجتماعی و فرهنگی اعلیحضرت امان الله خان، حمایت کردند و ادامه آن ریفورم ها را تحت زعمات شاه امان الله به حال مردم افغانستان مفید تشخیص داده بودند. و به همین خاطر وقتی شاه دست از سلطنت کشید و زمام اداره کشور بدست یکنفر دزد مشهوری افتاد که برای سیر کردن شکم خود راه ها را می بست و آدم میکشت و دزدی میکرد، و از سواد بهره ای نداشت و مکاتب و مدارس را تعطیل نمود تا همه فرزندان مردم مثل خود او، بیسواد و بی تعلیم بار آیند و در آینده راه دزدی را پیشه خود کنند، باز هم وردکیان اولین مردمی بودند، که از اطاعت به یک دزد و بیعت کردن به چنین کسی خود داری ورزیدند و او را فاقد مشروعیت برای پادشاهی اعلام کردند و همه خطرات را بجان خریدند و آماده پیکار با سپاه و لشکر وحشی صفت سقاوی شدند.

داستان این پیکارها و جانبازی های دلیرمردان وردکی با لشکرهای خون خوار سقاوی را ملا فیض محمدکاتب هزاره ۸۸ سال پیش از امروز در کتابی، بنام تذکر الانقلاب، ثبت نموده است که لازم است فرزندان هوشیار و با سواد افغان از هر قوم و تباری که باشند، یک بار آنرا بخوانند و خود را از حال و احوال پدران و نیاکان خود در دوران سقاوی با خبر سازند و در آخر به روان آن مؤرخ بزرگ، دعای خیری بفرستند.

هر کسی که دست در کار تاریخ نگاری می زند، قبل از همه باید دارای وجدان درست گویی و حقیقت جوئی باشد و هدفش از ثبت و تحلیل یک رخداد تاریخی، بیان دقیق واقعه و سپس نتیجه و درسی باشد که از چنین واقعه ای حاصل میشود و به نسل های آینده انتقال می یابد. پس ثبت و گزارش هر رخداد تاریخی، امانتی است در دست مؤرخ که می باید آن را بصورت سالم و بدون دست برد به آیندگان انتقال دهد. البته مؤرخ حق دارد در باره یک رخداد تاریخی، نظر خود را ابراز و علل و انگیزه های آن رخداد را بررسی نماید و نتیجه آنرا، برای خواننده بیان نماید. ولی حتمی نیست که نظر او از سوی همه خوانندگان پذیرفته شود. بهتر است به خواننده نیز فرصت داد تا در باره موضوعی که خواننده است، فکر کند و قضاوت نماید. طبیعی است تا زمانی که شواهد و مدارکی که نادرستی یک روایت تاریخی را ثابت نمایند، ارائه نگردد، و از سوی اشخاص با صلاحیت تائید نگردند، با ابراز سخنان مفت و بی سند برای ایجاد شک و شبهه، از اهمیت مدارک تاریخی کاسته نمیشود.

یکی از مورخان حقیقتگوی و حقجو، ملا فیض محمدکاتب هزاره است، که با بصارت و درایت خاصی وقایع و رخدادهای حکومت ۹ ماهه حبیب الله مشهور به بچه سقو را بطور روزانه (یا روزمره) ثبت کرده و بدون ترس یا رعایت حال این و آن شخص زورمند، یکسو همه همکاران نزدان و غارتگران و تجاوزگران را و از سوی دیگر مدافعان و فدائیان رژیم ترقیخواه و مردم دوست امانی را افشاء کرده و به نسل های بعد از خود انتقال داده است. نسل موجوده میتواند با خواندن آن اثری همتا یعنی تذکرالانقلاب، میزان سختی و دریدری و بدبختی های مردم و جامعه خود را در آن روزگار درک نماید و افراد و اشخاص و گروه های را که برای بدست آوردن پول و مقام در کنار سقویان قرار گرفته اند، از اشخاص و اقوامی که در دفاع از امنیت و شرافت و جان و مال مردم دفاع میکرده اند، تمیز بدهند.

باری در مقاله «تذکرالانقلاب، آئینه تمام نمای فجایع حکومت سقوی»، گفته بودم که: هیچ قوم و طایفه ای مثل قوم هزاره و مردم وردک و لوگر و تگاب، از شاه امان الله غازی حمایت نکردند و مثل آنها مورد خشم و سرکوبی و قتل سقویان قرار نگرفتند. اکنون میخواهم در تائید تذکر قبلی خود بر مبنای کتاب (تذکرالانقلاب) از مقاومت و پایداری مردم وردک در برابر سقویان نکاتی را در اینجا بازتاب دهم و سپس به تحلیل و نتیجه گیری آن نکات بپردازیم.

نخستین ضربه وردکیان به لشکر سقوی در شیخ آباد وردک:

کاتب هزاره مینویسد: «کریم خان وردک که از اطاعت و رزیدن و بیعت نمودن پسر سقاء سرباز زده، در شیخ آباد و حدود زرنی سنگر زده و به هر دو جانب راه مورچال و در زیر برف حفر کرده، استحکام داده بود، با قشون پسر سقاء که سه هزار از دلیران بیکار و به سالاری عبدالوکیل خان سپهسالار از کابل رهسپار غزنین و قندهار شده در قلعه درانی و بینی بادام رسیده، درنگ کرده بودند که کریم خان و تبعه او را به هر نریعه که بتواند رام و پندرام نمایند، بعد به طی مسافت منزل مقصود بگردانند، به مضمون «الْحَرْبُ خِدْعَةٌ» حیلت پیش گرفت و در پاسخ پیام استمالت ارتقای سپهسالار عبدالوکیل خان به اتفاق سرکردگان مردم و زیری و هزاره که از راه جانباری امیر امان الله خان در شیخ آباد جمع و فراهم آمده، معبر لشکر پسر سقاء را مسدود و مستحکم داشته بودند، پیام دادند که: مردم قوم وردک هرگز سراز جیب انقیاد بر نیاورده، مطیع امر و تابع امیر حبیب الله خانیم. ولیکن از تعطیل و تعویق بیعت نامه نزد او فرستادن خانف وهراسانیم که مبادا از عبور لشکر زجر و توبیخ را دچار گردیده، مورد قتل و غارت شویم که چرا در امر بیعت عطالت و ماملت (دفع الوقت کردن) ورزیده ایم، پس اگر عفو تقصیر ما به روی کار و چهار شرط مطلوبه ما پذیرفتار آید، حائل و مانع عبور عسکر منصور و مظفر نخواهیم شد:

اول- اینکه قلعه و کسان عبدالاحمدخان [عبدالاحمدخان درست است. س.] که با امیر امان الله خان در قندهار رفته است از تاراج و ایداء و آزار مامون و مصنون بوده مزاحم آنها نشوید،
دوم- تفنگ های امیر امان الله خان را که به ما داده بگیرند [نگیرند. سیستانی]،
سوم- عموم ما مردم وردک که تا قرب غزنین در عرض راه جا و ماوی داریم از سبب عهد و بیعت نامه تا کنون نفرستادن در معرض خطر و نهب و غارت نیفتیم،

چهارم-هرقدر در دو منزلی که ازین [بین] موطن ماعبور و مرور می کنید، علوفه و ماکولات لشکر به پول نقد قرار نرخ وقت گرفته، رایگان بقسم سیورسات از کسی نگیرند. و پس از عبور سپاه به آسوده حالی و فارغی در کابل رفته شرف بار عز دیدار امیر را حاصل کرده، بیعت نامه تقدیم مینماییم.

وسپهسالار خام کارکه به جز سرقت و رهنی به فنون قشون کشی علم نداشت و همواره در کوهسار روزناهنجار به سر می برد، به این پیام فریفته و مطمئن خاطر گردیده، اردوی تحت امر و رأیت خود را که یک هزار و هشتصد نفر از فوج پیاده موسوم به قطعه نمونه و در قلعه درانی واقع گوشه جنوبی میدان فروکش کرده بودند و چهارصد سوار رساله شاهی پسر سقای غاصب اریکه امارت و هشتصد تن پیاده از مردم کوهدامن و کوهستان که در قریه بینی بادام مقام توقف و استحکام داشتند، حکم حرکت و قطع مسافت جانب شیخ آباد داد و ایشان از تنگی راه که به ذریعه خاک ریختن برفش برخاسته بود و خشک شده هر دو طرفش برف زیادی کوه و صحرا را فرا گرفته بود و بیرون از سرک قدم بر برف نهادن و راه پیمود، متعسر بل متعذر می نمود، رهنورد شدند و شان به شان و دوش به دوش با احوال و اقبال و یابو و توپخانه طی طریق کرده، چون از قلاع زرئی واقع اخیر دشت توپ، پیش آهنگ اردو گذشته و بقیه متصل و ملتصق هم به محاذ قلعه ها و سلسله تپه ها رسیدند، یکی از سپاهیان مرغی را به تفنگ زده از شنیدن آواز تفنگ، کمین گزیدگان و مورچال نشستگان به تصور و خیال آنکه ایشان از پنهان بودن سنگریان دانسته به عزم رزم تفنگ گشاد دادند، بی تأمل و عجولانه از اطراف راه و قتل تپه ها اتواب، شصت تیر و تفنگ های خود را رعد آسا چنان به شدت و کثرت به خروش آوردند که هیچیک از اهل اردو توان دست به تفنگ و فشنگ بردن به خود ندیدند و خویش را هدف گلوله جان ستان فهمیده و آسپ و آدم را بالای هم از ضرب تیر توپ و تفنگ در افتادن و جان دادن دیده، از زندگی به کلی بریدند. و در عین استعمال نانه قتل قطعه نمونه و مردم چهاردهی را که با ایشان دل یکی داشتند و برخلاف پسر سقاه روز و شب میگذاشتند، آن را از کمین گاه آواز دادند که خویش را از کوهستان [یان] کنار کشیده، رهسپر امان جان شوند، والا همه هلاک خواهند شد. و چون اهالی اردو با هم خلط و مزج بودند، ایشان خود را کنار نتوانسته، اکثر کشته و معدودی گریخته روی به سوی لهوگرد نهادند. و سنگریان این وقت از زیر زمین و برف و قلعه ها برآمده به تعاقب گریزیان افتادند و تا سرکوتل مشرف بر لهوگرد ایشان را تعاقب کرده، عده ای را در حالت هزیمت از پا در آوردند و سلح و سلیب و توپ های شان همه به دست دلیران وردک و متفقین افتاده، بقیه را مردم لهوگرد عریان و قتل و جرح و بی سلاح ساخته، چند تنی مجروح و سالم به خانه های خود رسیده، پسر سقاه آنها را حبس و زجر و جرم زیاده از توان اداء فرمود و نمونه روز محشر را به خانه و عائله همگان نشان داد. و از این روز به بعد قشون او از جرئت اقدام به حرکت جانب غزنین بازمانده از میدان پیشتر رفتن نتوانستند تا معلوم شود که عاقبت کار به امر پروردگار به چه قرار گیرد. خلاصه بیست نفر از سواران رساله شاهی جان سلامت برده و دیگر همه یا اکثر و اغلب قشون پیاده مقتول شدند.»^۱

اتحاد مردم میدان و ارغنده با مردم تکانه و جلریز:

کاتب مینویسد که پسر سقوبار دیگر قشونی پنجصد نفری را بصوب میدان و وردک سوق داد.

«در روز یازدهم شوال، مطابق ۲۳ مارچ پنجصد نفر را از قشون قومی نجراب را که جانب میدان چند روز قبل گسیل داشته و در قلعه سردارولی محمدخان فرزند امیر دوست محمدخان اکنون معروف به مهتاب باغ که امیر حبیب الله مرحوم عمارت و باغ شاهانه آنجا تعمیر فرموده، این [نام] را بر آن نهاده است، فروکش و درنگ کرده بودند،... به ساعت ۸ از شب یک شبه دوازدهم شوال با عده ای دیگر از اعداد مردم کوهدامن و کوهستان رهنورد ارغنده و میدان فرمود که در هر موضع فروکش نموده، عقبدار قشون

^۱ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۹۳ - ۹۵

قلعه درانی ویل میدان باشند و هم شکستیان را که روی هزیمت جانب چهاردهی و کوه‌دامن نهند یا به قتل رسانند و یا دستگیر کرده نزد خود نگهدارند و نگذارند که داخل چهاردهی و کوه‌دامن شده، موجب خوف و هراس و ضعف و وسواس آنان و لشکریان مقیم کابل شوند. و از وصول این عده، پردلخان سپهسالار که رتبه وزیر جنگ یافته است، مستظهر

وقوی دل گردیده در روز یکشنبه دوازدهم شوال مطابق ۲۴ مارچ چند قلعه را در میدان از ضرب گلوله اتواب پست و خراب و مال و متاع قلعه گیان را غارت و تاراج کرد. و این خشونت و وحشیانه و کردار جاهلانه زیاده‌تر [سبب اتحاد] مردم میدان و ارغنده و سنگلاخ گردیده، باهم عهد و پیمان مخالفت حبیب الله خان نهاده، مردم تکانه و جلریز را که تاجکند به قهر و فر با خود متفق ساختند. چنانچه هر روز جنگ جاری است و قشون حبیب الله از گرفتاری در میدان و استواری مردم وردک در راه گیری ایشان نمی‌تواند که در قوم وردک و جانب غزنین پیش قدمی نمایند.^۲

«و هم در چهاردهم شوال [۲۶ مارچ] در میدان جنگ روی داده، و قشون حبیب الله خان روی به هزیمت نهادند و تا ارغنده و قلعه [قاضی] طریق گریز پیموده در هیچ جا نتوانستند ایستاد. و حبیب الله لشکر قومی پنجشیر را با چهارده ضرب توپ قلعه کوب و عده ای از رساله شاهی را با حمیدالله خان برادر خود در روز پانزدهم شوال مطابق ۲۷ مارچ از کابل جانب میدان امر حرکت نموده تاکید فرمود که با تفنگ در جنگ اقدام نکرده، اتواب را برکوه به ذریعه پیل صعود داده، قلاع متجاثرین خراب و پست و مال و متاع شان غارت و مردان شان را اسیر نمایند. و ایشان که مخالفین را که در کوتل تخت قیام و ثبات گردیده بودند به ضرب توپ از پیش برداشته، داخل میدان شدند و چند قلعه را خراب نموده، ۲۵ نفر از مردان را اسیر گرفته در وقت عصر به کابل رسانیدند.»^۳

یک شب بعد جنگجویان و وردکی و وزیر، بر قشون سقوی شبیخون زدند و تلفات سختی به سقویان تحمیل کردند. کاتب مینویسد:

«در شب پنجشنبه ۱۶ شوال، مطابق هشتم حمل و ۲۸ مارچ، دلیران جدران و وزیر و وردک که مواضع مستعدۀ سلسله کوه مشرف بر میدان و قلعه درانی و دشت توپ را استحکام داده با اتواب ماشین گن جای گردیده اند، بر قشون حبیب الله تاخته، هزار (۱۰۰۰) نفر را به خاک قتل و جرح انداخته اسلحه و اتواب شان را به دست غیرت و شجاعت آورده با خود در کوه بردند. و بقیه که از دم تیغ و ضرب گلوله تفنگ بازمانده بودند ۲۸ نفر از مردم لعلندر و میدان را که بی طرف بودند و راه اطاعت حبیب الله خان پیمودند و در جنگ روز ۱۵ شوال ایشان را اسیر دست جور کرده بودند، قبل از طلوع فجر به محافظت عده ای از سپاهیان قوی گسیل کابل داشته، ایشان را پس از نصف روز شانزدهم شوال به حالتی که لای و لجن به رویشان مالیده بودند با موزیک نظامی در بازارها گردش داده، خوف و رعب در قلوب مردم کابل که همه از جور و ستم کوهستانیان و کوه‌دانیان دل به هوای امان الله خان داده، روی خواهش به وصول او نهاده اند، انداختند. و شهرت دادند که وردک را فتح و مردان شان را اسیر آورده ایم که اینک می بینید.»^۴

کاتب در مورد جنگ ۱۵ شوال (۲۷ مارچ ۱۹۲۹) مینویسد که: «در بامداد این روز، دلیران و وزیر و جدرانی و وردک و میدانی و غیره از هواخواهان امان الله خان، بر لشکر میدان و قلعه درانی حبیب الله خان حمله کرده، بعضی را در قلعه عبدالغنی خان، بیک سمندی در آورده، محصور و برخی را مغلوب ساخته پیش برانندند. و در کوه فرغ صعود داده، اکثر تا ارغنده و قلعه قاضی راه هزیمت سپردند. و حبیب الله خان

^۲ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۰۶ - ۱۰۷

^۳ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۱۰

^۴ فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۱۱

قشون تازه دم از کابل به معاونت منزهزمین ومدافعت منصورین گسیل داشت. این روزبه جنگ به شام رسید.»^۵

دستگیری عبدالکریم خان وردک:

فیض محمدکاتب درذیل حوادث روزیک شنبه ۱۹ شوال (۳۱ مارچ) مینویسد:

«دراین روز ... به ساعت دو، پس از نصف روز، کریم خان رئیس مردم تنگی قوم وردک را که دراین مدت قدم ثبات با قوم خود و عبدالله برادرعبدالاحدخان پسرقاضی غلام شیخ آبادی وعده ای از مهاجرین قوم وزیر وچندی [چند تن]

از مردم جدرانی در هواخواهی امان الله خان فشرده، به همت مردانه ودست بردهای دلیرانه اقدام در ممانعت ومدافعت وعبور قشون مامورغزنین وقندهار حبیب الله خان کرده، خون ها ریخت با یک نفر جوان دیگر که پیش آهنگ لشکر او بود، دستگیرکرده به سواری موتر وچهل ودو نفر تفنگ دست که برای محافظت برسه عراده موتر دیگر سوار بودند، نعره زنان ویا چهاریارگویان وارد شهر و از راه تشهیر به شهر وبزارگرد[ش] نمودند. و طرفداران امان الله خان که در ابتدا برخلاف او راه مولات حبیب الله خان می پیمودند و دزدان را یاری داده، رهنمونی حمله برکابل مینمودند. و از اقدام قشون وحشی صفت سرقت پیشه به جور وستم وفحشاء وفسوق روی از او برتافته، طالب و راغب امان الله خان شده، انکار گرفتار آمدن کریم خان کرده، آوازه و پروپاگان عبدالکریم خان دیگر را در افواه انداختند. و از قفای او هشت نفر دیگر را به نام قوم وردک قریب عصر تا کنار پل آرتن آورده، در آنجا سواعد شان را با دستار های شان بسته، گویا که مسافرین را از راه گرفته بودند، چاریارگویان و تفنگ زنان داخل شهر نموده، کریم خان و ایشان را به امر حبیب الله خان به زندان سیاست در آوردند.»^۶

کاتب در ضمن شرح فجایع دیگرحبیب الله کلکانی، از آوردن ۷۰ نفر اسیر وردکی در بعد از ظهر روز اول اپریل خبرمیدهد.^۷ اودر ذیل وقایع روز بیستم شوال (اول اپریل ۱۹۲۹) گزارش میدهد: «دراین روز حبیب الله خان ... عبدالکریم خان که کریم خان مشهور ومعروف به شجاعت قوم وردک نبود، از حبس که روز گذشته نموده بود، رها فرمود که شاید قومش آگاه شده ترک قتال وجدال وعزل اقبال به اطاعت کنند. و این امر نتیجه وثمره شجاعت و پاس نمک بود و گرنه او را که صدها تن را بکشت، نبایست زنده می گذاشت.»^۸

غباردرمسیرتاریخ نیز از پایداری مردم وردک در برابر حکومت سقوی یاد کرده مینویسد: «مردم وردک از ابتدا حکومت بچه سقا را نپذیرفت وحاکم او رارد کرد. بچه سقا به سوقیات قوی پرداخت، ومردم وردک به قیادت کریم خان وعبدالله خان کرنیل(مایار) در نواحی دشت توپ با قوای دشمن رزم کردند وبا گرفتن ۷۰۰ اسیر و زخمی وکشته آنها را عقب زدند.گرچه بعدها قوه بچه سقا وردک را با جنگ اشغال وکریم خان که قلب وردکیان و طرفدار سلطنت شاه امان الله خان بود، بکشت و قلعه اش را در تنگی وردک که مرکز مهمات جنگی بود، و خاندان او را با فتح محمدخان وعبدالسلام خان وغیره محبوس به کابل آورد، البته عبدالله خان کرنیل فرارنموده بود.»^۹

اشاره غبار به فرارکرنیل عبدالله خان مایار از جنگ عساکرسقوی، احتمال دسیسه برای دستگیری عبدالکریم خان را در ذهن خواننده متبادر میسازد. بخصوص اگر گفته دیگر غبار را در مورد برادرش عبدالاحدخان مایار در نظربگیریم که درجلد دوم کتاب خود درباره موقعیت امان الله خان در غزنی گفته است: « اشخاصی که علناً شاه را درچاه می انداختند، عبارت بودند از عبدالاحدخان ماهیار وردکی (وزیرداخله)، احمدعلی خان لودین(والی وسفیر سابق

^۵ فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص ۱۱۴

^۶ فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص ۱۱۵

^۷ فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص ۱۱۸

^۸ فیض محمدکاتب، تذکرالانقلاب، ص ۱۱۸

^۹ غبار، افغانستان در مسیرتاریخ، ج ۱، ص ۸۲۹

ورئیس اردو در آینده)، محمدیعقوب خان وزیر دربار.^{۱۰} «وهمین نظر غباراز سوی محقق امریکائی خاتم ریه تالی استوارت درکتاب «آتش در افغانستان» نیز تائید میگردد.^{۱۱}

کاتب، از فرار عبدالله خان، ذکر نمی‌کند، اولی ز نوشته اش چنان معلوم میشود که عبدالکریم خان (رها شده)، همان کریم خان مشهور وردکی هواخواه امان الله خان نبوده است وگویا پسر سقاء نیرنگی بکار برده وکسی دیگری را بنام عبدالکریم خان از زندان رها کرده است تا مردم وردک را فریب داده باشد، ولی این نیرنگ او کارگر نیفتاده است. اما واقعیت اینست که بچه سقا میدانست که کریم خان از دوستان صادق امان الله خان و دشمن حکومت سقوی میباشد، این مرد دلیر وردکی را در زندان به قتل رسانید و آوازه انداخت که عبدالکریم خان را آزاد کرده است. بچه سقا به این فکر که با قتل عبدالکریم خان وردکی، مانع بزرگی را از سر راه قشون خود برای رسیدن به غزنی بر میدارد، این شخصیت دلیر وکم نظیر وردکی را کشت. اما با قتل عبدالکریم خان، آتش انتقام وردکیان درمقابل سقاویان شعله ورتتر شد و تا آخر حکومت سقاوی، حملات شان بر قشون سقاوی در طول راه کابل - غزنی ادامه داشت. کاتب هزاره، از یک شبیخون مردم وردک بعد از قتل عبدالکریم خان بر قشون اعزامی حبیب الله در سوم اپریل خبر میدهد و مینگارد:

« در شب ۲۲ شوال مطابق ۳ اپریل، مردم وردک که با اهل و عیال خود در جبال مخالفت حبیب الله پناهند شده اند، بر لشکر او که چند قلعه خالی را آتش زده و سوخته و راه غزنین پیموده تا منزل شش گاو رسیده بودند، شبیخون زده ۷۰۰ تن را مقتول و مجروح ساخت، اسلحه و اتواب شان را متصرف شدند و پنجمد نفر از مردم نجراب که در این اردو بودند، مفقود الاثر و خبرند. وگویند که سالار این شبیخون عنایت الله خان معین السلطنه برادر بزرگ امان الله بوده که اکنون با لشکر حاضر معرکه کارزار است.»

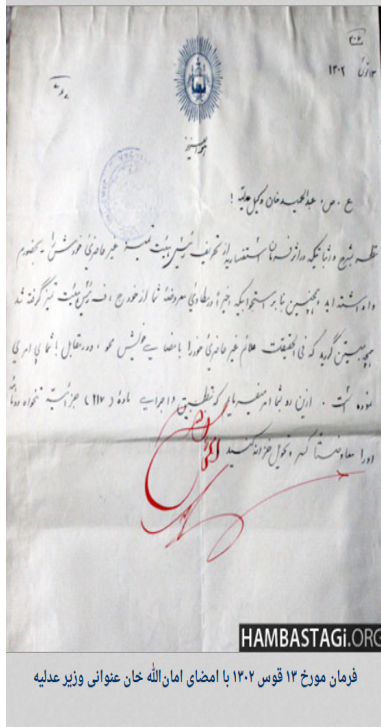
[بقول کاتب امان الله خان بتاريخ دوم اپریل به غزنین مواصلت کرده بود.]^{۱۲}

عبدالکریم خان وردکی نه تنها در میان مردم وردک شخصیت با نفوذ و با اعتبار بود، بلکه بخاطر شجاعت و کارنامه هایش در نزد شاه امان هم از عزت و قدر بسیاری برخوردار بود. امان الله خان به تقاضای او زمین های قریه جات التمر، آبچکان، بیدک، اسپیس، سیاه کوه، جوزار، که احتمالاً در زمان امیر عبدالرحمن خان ضبط و مصادره شده بودند و ملکیت دولت شمرده میشد، طی فرمانی عنوانی وزارت داخله به مردم بی زمین وردک بخشش نمود. این فرمان را نویسنده کتاب «د وردکو مشاهیر» (حیات الله حلیمی) در کتاب خود آورده ولی جنگ های که بعد ها در میان اقوام وردک بر سر تصرف این زمینها در گرفته و انسانهای زیادی در راه تصاحب سهم بیشتر آن جان باختند، مورد انتقاد نویسنده قرار گرفته و آنرا توطئه ای تصور کرده که دشمنان رژیم اماتی آن را بوسیله خود امان الله عملی کرده باشند. برداشتی که بیشتر به فائیزی میماند تا اصل حقیقت. به متتهای دوفرمان ذیل نگاه کنید که یکی از کتاب در وردگو مشاهیر است در مورد اعطای زمین به مردم وردک و دیگری در مورد مبارزه با فساد اداری و جزا دادن یک وزیر بر حال در افغانستان ۹۳ سال قبل است. (بین تفاوت کار از کجا تا کجاست؟)

^{۱۰}- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، چاپ امریکا، جلد ۲، ص ۶

^{۱۱}- ریه تالی استوارت، آتش در افغانستان، ترجمه یارمحمد کوهسار کابلی، چاپ پشاور، ص ۱۷۶

^{۱۲}- فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۲۲



باز هم سند تاریخی دیگری از دوران پردستارورد امانی به دستم رسیده که در آن توجه و برخورد جدی امان الله خان این شاه عادل و وطن دوست را به ماموران خطاکار دورانش می شود دید و از آن آموخت.

این سند که در آرشیو ملی افغانستان نگهداری می شود، فرمان مورخ ۱۲ قوس ۱۲۰۲ با امضای امان الله خان عنوانی وزیر عدلیه است که از او خواسته است تا معاش دوماهه رئیس هیئت تمیز را به خاطر اینکه «علائم غیرحاضری خود را با امضای خویش محو» کرده است کسر و تحویل خزانه نماید.

لمبر فرمان ۱۳۸
۱۷ سرطان ۱۳۰۶
نشان دولتی

ع. ح. عبد العزیز خان وزیر داخله
املاک التمر، بیدک، آبچکان، اسپیس، سیاه کوه، جوزار که بضبطی آمده و مردم مواضع مذکور فرار گردیده اند ولا مزخ مانده برای اقوام ورد کی منظور فرموده لایحه جداگانه درین باره وضع و یوزارت حربیه ارشاد گردیده که مواد آتیه الذکر لایحه مذکور تعلق به وزارت داخله دارد:

۱. به علاقه داری همین قریه ها یک زمین شان به مردم ورد کی داده میشود محمد کریم خان ورد کی مقرر است که حسب قوانین موضوعه دولت ایفائی وظیفه نمایند قریه ها مذکور را از دیگر علاقه داریها وضع کرده یک علاقه داری دوم جدید تشکیل میدهند.

۲. نفرها یک در آنجا سکونت میگیرند تا سه سال از اخذ عسکر معاف شوند لهذا از دوقره فوق شما را خبر داده امر و ارشاد میشود که بقرار مواد فوق اجرا نمایند

شاه امان الله خان غازی

امضا

اداره ۷۲۴

ثبت صفحه ۶۰ کتاب قرامین

مرکز دایره تحریرات حضور

متن های فوق چنان گویا اند که ضرورت به بازنویسی ندارند، متن چپ یکجا با تبصره از همبستگی است.

چنانکه از متن فرمان پیدا است، امان الله خان به عبدالکریم خان وردکی از روی اعتماد وظیفه میدهد که او قریه جات مذکور را بحیث یک واحد اداری جدید (علاقه داری) جدا و حدود آنرا معین نماید و به اشخاص و افرادی که تازه صاحب زمین میشوند، اطمینان بدهد که تا مدت سه سال از خدمت مکلفیت عسکری معاف پنداشته میشوند. هدف از معافیت از خدمت عسکری این بود تا مردم با خاطر جمعی بر روی زمین های خودکار کرده آن را آباد و سرسبز و قابل بهره برداری سازند. اینکه بعدها درمیان مردم بر سر سهم بیشتر یا بخش بهتر زمینها اختلاف می افتد و باهم جنگ ودعوا میکنند، این یکی از خصوصیات بارز مناسبات زمینداری در افغانستان و کشورهای منطقه بخصوص مناطق کم آب و کم اراضی است.

مردم وردک اعطای این زمین ها را علامت سوء نیت شاه امان الله نسبت به خود هرگز تلقی نکرده اند بلکه آنرا لطف خاص پادشاه نسبت به خود پنداشته اند و سقوط شاه را توسط باند دزدان با همیاری یک عده از وزرای خاین و اشخاص خود خواه، بزرگ ترین مصیبت برای افغانستان و قبل از همه برای مردم وردک دانستند و برای بازگشتن آن شاه رعیت نواز و علم دوست، حاضر به فداکردن جانهای شیرین خود شدند. نوشته های کاتب هزاره در این جهت میتواند گواه ثبوت ادعای ما باشد.

حملة مجدد مردم وردک بر قوای سقوی:

کاتب به ارتباط وقایع ۲۶ شوال مطابق ۷ اپریل مینویسد: «در این روز، از محاربه عرض راه غزنین که در علاقه شینز وردک به روی روز افتاد، قشون حبیب الله خان که نزدیک غزنین رسیده ، سرگرم طی طریق بودند، مغلوب و منهزم و جمعی مقتول و مجروح گردیده به نریعه تلیفون از کابل کمک خواستند. و یک هزار نفر که به عزم رفتن از راه سرچشمه در هزاره جات توقف و روی بدان سوی داشتند، مامور راه معاونت پیمودن منهزمین شده، از کابل به مردم وزیر آباد تکلیف شد که اگر چه تفنگ ندارند با تبر و کارد و شمشیری که دارند در سرچشمه رفته، سد راه حمله هزاره ها که هم مذهب ایشانند،

شوند، زیرا که هزارگان در قتل اینان اقدام نکرده و ضرر رسان جان و مال و ناموس شان نمی شوند. واز کوتاه فکری غافلند از اینکه مردم کابل و اطراف از سوء رفتار و ارتکاب به فحشاء و غارت خانه ها و حبس ضعیفاء و مخالفت به حرام شمالیان که مخالف اظهار ظاهری شان که دین داری است همه متنفر و رنجه خاطر شده اند، و به مجرد صدا بلند شدن از طرفی به قتل و اسیر آنان قیام می نمایند. به چنین تصورات ساده می خواهند که تمام اهالی افغانستان را در تحت اطاعت و فرمان آرند.»^{۱۳}

دو روز بعد یعنی در روز نهم اپریل «قریب صد تن از مردان پیر و جوان قوم وردک را که گرفتار آمده بودند، به نام اهالی جغتوی وردک که موطن شان در شمال شهر غزنین و مغرب بند سلطان به متصل هزاره واقع است، اسیر آسا در شهر و بازار گردش و در انتظار نمایش دادند تا مردم بدانند که قشون حبیب الله، بر علاوه شهر در اطراف غزنین نیز قابض و متصرف گردیده اند. و از این معنی دل از هواخواهی امان الله خان برکنند.»^{۱۴}

کاتب در ذیل وقایع ۱۱ ثور (اول می) مینویسد که:

« در این روز دو سر از کشته شدگان افراد قشون محمدنادرخان را درحالتی که آن را به آتش سوخته بودند، بر سرچوک به دار نصب نموده، عبرتالانظار ساختند. و در شب این روز، ۳۶ نفر مجروح از زخم برداشتگان عرض راه غزنین را که در محاربه روز سه شنبه زخم برداشته بودند، در کابل آوردند. و مفرزات قشون حبیب الله خان که در سه جای هریک شیخ آباد و تکیه و شش گاو علاقه شینز سنگر افراخته، استحکام کرده بودند، از قشون امان الله خان هزیمت یافته تا دشت توپ و شیخ آباد عقب نشسته، پس پا شدند. و عده ای چهار هزار نفر از قشون او در موقع پمبی و شیخ یاسین وردک از دست قشون هزاره و افغان امان الله خان مقتول و مجروح و اسیر و مفرور و مسلوب السلاح گردیده، عقب مفرزات قشون استحکامیه موضع تکیه و شش گاو بریده گشت، چنانچه ایشان محصورانه روز به شبدر و علف خوردن به سر برده، نه پیش رفته و نه پس برگشته میتوانند.»^{۱۵}

در روز ۱۲ ثور مطابق دوم می، «در محاربه ای که در دشت توپ به روز چهارشنبه روی داده، عده ای از قشون حبیب الله خان بر علاوه مقتول و مجروح شدند، دستگیر آمده، بینی های اسیران را قبل برین، به هراسیریک پوند طلایی یا سی و پنج روپیه داده، رها میکردند، با گوش های شان بریده، رخصت مراجعت به کابل نمودند. و این امر از کردار وحشیانه و رفتار نا مسلمانانه اولیای امور حبیب الله خان که اسیران را زنده زنده قطعه قطعه کرده، و رؤس کشتگان را برخلاف آئین بشریت و شریعت حضرت خاتم مرتبت به آتش سوخته و بر سرچوب زده، در بازارها گردش داده، و نیز به دار، به گوش سر بریده، میخ آهنین کوفته می آویختند. و هم اسراء را لای و لجن به رو مالیده، در بازارها تشهیر میکردند»^{۱۶}. و برای شان قرار هر واحدی نیم پاو نمک و نیم پاو آرد با هم آمیخته و پخته امر دادن [خوردن] کرد تا بمیرند. غذای شبانه روز شان همین باشد.^{۱۷} اهالی اردوی امان الله خان، این افعال قبیحه را شنیده، اقدام در بریدن گوش و بینی کردند، زیرا فهمیدند که انسان بنده احسان استنه حیوان.»^{۱۸}

و در ادامه کاتب مینویسد که: «و هم در شب این روز قریب دویست و بیست (۲۲۰) مجروح از زخم یافتگان محاربه شیخ اباد و دشت توپ و قلعه درانی به پنهانی در کابل آورده، از دشوار شدن کار بر قشون حبیب الله خان، حمید الله برادر و معین السلطنه او که از چهار روز قبل به محاذ جنگ رفته بود، گریخته در این شب به شهر آمده، از شکست قشون خویش خبر آورد. و بساعت هفت و نیم صبح خود حبیب الله خان با

^{۱۳} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۲۷

^{۱۴} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۳۲

^{۱۵} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۸

^{۱۶} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۰

^{۱۷} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۵

^{۱۸} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۶۹

برادر وعده ای از دزدان یاور خود به سواری پنج عراده موتر در حریگاه رفته؛ مغلوبین و منزهمین را که جانب کوهدامن و کوهستان راه فرار از جنگ می سپردند، قهراً [و] قسراً برگردانیده، تا ساعت شش عصر در آنجا پای جد و جهد فشرده، قریب شام وارد کابل گشت. گویا ده ساعت مشغول برگردانیدن منزهمین بوده، یک ساعت وکسری راه ذهاب وایاب سپرد.»^{۱۹}

کاتب، در زمرة وقایع روز ۳ می (۱۳ ثور) از ورود ۱۸ موترلاری زخمی از شیخ اباد وردک خبر میدهد که به کابل به شفاخانه تسلیم دادند. وهمچنان در ۴ می نیز تعدادی از زخمیان قشون سقوی را ذریعة موتر از جنگ شیخ اباد به کابل آوردند.^{۲۰}

گرفتاری سورجرنیل:

کاتب مینویسد که در این شب وروز (۲۴ ثور/۴ می) سور جرنیل محمد عمرخان با قشون هزار نفری خود برای بازکردن راه غزنی به سوی میدان و وردک لشکر کشید، مگر توسط دلبران وردکی در شیخ یاسین شکست خورده اسیر گشت. کاتب علاوه میکند که این سورجرنیل، با امان الله نیز خیانت ورزیده بود و «سنگر کوتل خیرخانه و اسلحه مفرزه قشون نظامی و تواب دولتی را به دست تصرف حمیدالله برادر حبیب الله که با سی و سه نفر حمله کرده بود، داده، راه فرار جانب شهر برگرفته و پس از استیلاى انقلابیون بر شهر محبوس و از خدمتی که کرده و بد، رها شده، آخر الامر به منصب جنرالی بر حال و با هزار نفر مامور قتال گردیده، با مفرزه قشون تحت رایت خود دستگیر قشون امان الله خان که در شیخ یاسین وردک اقامت مقاتلت داشتند، گشت.»^{۲۱}

و در همین روز ۸۰ نفر زخمی از محاربه وردک به کابل آورده شد.^{۲۲} این سورجرنیل، معلوم میشود که مرد محتالی و چالاکى بوده است که توانسته خود را از چنگ وردکیان رها سازد و مجدداً به قواندانی قشون سقاوی برگردد. او هنگام حمله قشون نادرخان به کابل، به حبیب الله کلکاتی نیز پشت کرد و در ملاقاتی که با شاه ولیخان برادر نادرخان در لوگر انجام داد، به شاه ولی خان تعهد سپرد که قشون تحت امر او مانع پیشرفت قشون جنوبی بسوی کابل نخواهد گردید.^{۲۳} و بدینسان باز هم مقام جنرالی را در دولت نادرخان برای خود حفظ نمود.

کتاب تذکر الانقلاب فیض محمدکاتب منبع مهم اطلاعات در مورد مبارزات و جتایزیهای مردم وردک و میدان با قشون سقاوی میباشد. مطالعه این کتاب را برای مردم افغانستان و بخصوص جوانان وردک توصیه میکنم.

پایان

^{۱۹} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۰

^{۲۰} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۷۱-۱۷۲

^{۲۱} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۹۶

^{۲۲} - فیض محمدکاتب، تذکر الانقلاب، ص ۱۹۷

^{۲۳} - غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۲، ص ۱۷